

سیره امیر مؤمنان، علی علیه السلام

جمال‌الدین یوسف بن حاتم شامی

ترجمه صادق آئینه‌وند

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس

آنچه ترجمه شده وصفی است از سجایا و خصایل نیکوی امیر مؤمنان که در کتاب *الدُرُّ النَّظِيمُ فِي مَنَاقِبِ الْأَئِمَّةِ اللَّهَامِيمِ* اثر جمال‌الدین یوسف بن حاتم شامی *مَشْغَرِيَّ عَامِلِي*، از زبان *حَبَّةِ بْنِ مُجَوِينِ عُرْنِي* یکی از اصحاب آن حضرت نقل شده است.

به خاطر اشتغال این بیان بر وصف دقیق و جامع از سیره امام (ع)، مناسب دیدیم که آن را برای خوانندگان عزیز فارسی زبان ترجمه کنیم.

مترجم اصلی نسخه خطی را نیافت. آنچه مبنای ترجمه قرار گرفته، متنی است که در حاشیه کتاب *مَقْتَلِ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ* اثر عبداللّه بن محمد، معروف به ابن ابی الدُّنْيَا آمده است و محقق *مَتَّبِعِ*، شیخ محمدباقر محمودی آن را در تهران به چاپ رسانده است.

در کتاب *أَعْيَانِ الشَّيْخَةِ* اثر سید محسن امین عاملی - به نقل از کتاب *أَمَلُ الْآمَلِ* - در وصف مؤلف *الدُرُّ النَّظِيمُ* آمده است: «شیخ جمال‌الدین یوسف بن حاتم شامی *مَشْغَرِيَّ عَامِلِي*، فاضل، فقیه و عابد بود. صاحب آثاری است که از جمله آنها کتاب *الْأَرْبَعِينَ فِي فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع)* است. بنا به نقل مؤلف *تَمَّةُ أَمَلِ الْآمَلِ*: «این کتاب در موضوع خود جلیل است. نسخه‌یی از آن را که از روی نسخه اصل تصحیح

و در عصر مؤلف نوشته شده بود، دیدم و از نظر گذراندم. از کتاب مدینه العلم ابن بابویه شیخ صدوق روایت کرده بود.».

بنا به نقل مؤلف اعیان الشیعة (امین ۱۴۰۳: ج ۱۰، ص ۳۱۹) - از کتاب الذریعة - نسخه ناقصی از این کتاب نزد میرزا محمد طهرانی موجود بوده است. محمدباقر محمودی، در حاشیه کتاب مقتل ابن ابی الدنیا (۱۴۱۱: صص ۱۰۱-۱۰۳)، از ورق نسخه‌یی نام برده ولی مشخصات آن را ذکر نکرده است. برای من روشن نشد که این همان نسخه‌یی است که شیخ آقا بزرگ از آن نام برده، یا نسخه دیگری است که آقای محمودی یافته است.

متن سیره به زبان فارسی

- «شادی آن حضرت در چهره نمایان و اندوهش در دل نهان بود.
- از همه گشاد سینه‌تر و در مهار نفس از همه تواناتر بود.
- نه کین ورز بود، نه رشک‌بر.
- در گفتار نه حمله‌ور بود و نه ناسزاگو.
- نه عیب‌جو بود، نه غیبت‌گر.
- سرزنش را ناپسند می‌داشت. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- غم انجام رسالت همدم او بود و اندوهی دراز داشت.
- با وقار بود و پیوسته ذکر خدا بر لب داشت.
- شکیبیا بود، عظمت وجود خویش را پنهان می‌کرد.
- بر بی‌نیازی خود شادمان بود.
- خوش خلق بود و بهره‌بردن از وجودش سهل می‌نمود.
- وقاری استوار داشت.
- کم‌آزار بود. نه تهمت‌زن بود و نه پرده‌در.
- اگر لب به خنده می‌گشود، از حد وقار فرا نمی‌رفت.
- چون خشمگین می‌شد، خشم از هیبتش چیزی نمی‌کاست.

- خنده اش تبسم، پرسشش تعلم، پی جویی اش تفهم بود.
- دانشش بی کران، بردباری اش بسیار و دلسوزی اش فراوان بود.
- بخل نمی ورزید، [برای دنیا] تنگدل نمی شد و غم نمان آشکار نمی کرد.
- در داوری، از حق دور نمی افتاد و در بیان دانش از صواب فاصله نمی گرفت.
- پرصلابت بود و در همان حال، معاشرت با او شیرین تر از عسل می نمود.
- نه آزمند بود و نه ناشکیبا و نه درشت خو.
- سود نارسان نبود.
- نه درون انداز بود و نه برون پرداز ظاهر ساز.
- بی هیچ دُرشتخویی، پیوسته صلّه رحم می کرد.
- بی آنکه به اسراف گیرد می بخشید.
- در پیوستن، نیکوکردار و در گسستن بزرگ رفتار بود.
- به گاه خشم، از مدار عدل بیرون نمی رفت.
- اگر آهنگ مصاحبتش می کردی، رفیق شفیق بود.
- در دوستی خالص، در پیمان استوار و بر آن وفادار بود.
- پایمرد بود و پیونددهنده.
- بردبار بود و بی دردسر.
- از خدای - عَزَّوَجَلَّ - خشنود بود و برخلاف هوای خود گام می نهاد.
- بر آزاررسان خویش سخت نمی گرفت.
- در آنچه به او ربط نداشت، وارد نمی شد.
- فضل فراوان داشت و بیان راست.
- در خوراک به اندک اکتفا می کرد.
- در بهره بردن از دنیا به کمترین میل داشت.
- زیانش اندک و خیرش فراوان بود.
- اگر از او می خواستند، می بخشید.
- چون ستمی بر او می رفت، از آن درمی گذشت.

- اگر از او می بریدند، او می پیوست.
- دانشش را در اختیار مردم می نهاد.
- پیوسته با پروردگارش انس داشت.
- برخلاف اهل دنیا که از بلا هراس دارند، خود را به بلا می افکند.
- پیوسته به حق امر می کرد و از سرِ راستی سخن می راند.
- در آنچه به خدا مربوط می شد، شتابان بود.
- خود را می شناخت و نفس خویش را فرو می مالید.
- بالیدن نفس را می شکست و هر خواری و خفتی را بر آن تحمیل می کرد.
- یاور [دین] خدای - عَزَّوَجَلَّ - حامی مؤمنان و پناهگاه مسلمین بود.
- دمدمه زنان در او تأثیر نداشت.
- آز بر دلش مهر نمی نهاد.
- هیچ چیز او را از اجرای حکمش باز نمی داشت.
- همواره به حق می خواند و عامل به خیر بود.
- دانا بود و دوراندیش.
- نه ناسزاگو بود و نه خشمگین.
- از بدان دوری می گزید.
- پاسدار حق بود، یاور ناتوان و فریادرس ستم رسیده.
- امر پوشیده بی را آشکار و راز نهانی را پدیدار نمی کرد.
- هدایتش مردمان را به حق راهبر بود.
- اگر خوبی می دید، از آن یاد می کرد و اگر با بدی برمی خورد، آن را می پوشاند.
- حفظ غیب می کرد و از خطای مردم چشم می پوشید.
- پوزش را می پذیرفت و از لغزش درمی گذشت.
- سخن ناصح را می خرید.
- در هرکس ناتوانی می یافت به یاری اش می شتافت.
- از نعمت های خداوند خشنود بود.

- پروا پیشه داشت.
- عذر را می پذیرفت.
- در راه خدا، مردم را به تذکر بهره مند می کرد.
- بر مردم گمان نیک می برد و نفس را از گمان بد بردن بر مردم، سرزنش می کرد.
- در دوستی به خاطر خدا، با فهم و علم گام برمی داشت.
- در بریدن به خاطر خدا، به حزم و مدارا عمل می کرد.
- معاشرت با او جان را به وجد می آورد و دیدار او حجت را بر موحدان به کمال می برد.
- علم، او را آن سان صافی کرده بود که آتش آهن را.
- معاشرتش عالم را تذکر بود و جاهل را آموزش.
- هر کوششی را ستوده تر از کوشش خویش می پنداشت و هر نفسی را خالص تر از خود محسوب می داشت.
- از نهانها خبر داشت و اندوه امت را در سر.
- جز برای پروردگار، سرگرنش در پیشگاه کسی خم نکرد.
- خدا را دوست می داشت و در راه خشنودی او پیوسته مجاهدت می کرد.
- از کسی به خاطر خود انتقام نمی گرفت.
- به گاه خشم راندن، از هیچ کس سخن نمی پذیرفت. [یعنی، چون خشم آن بزرگوار برای خدا بود، سخن غیر را دخالت نمی داد تا شبهه ناک نشود.]
- با بینوایان همنشین می شد.
- یاری رسان حق پرستان، یاور غریب، و [به سان] پدر برای یتیم و همسر برای بیوه زنان بود.
- رفیق بیچارگاه، پناه پناهجویان در هر ناگواری و امید بندگان خدا در هر پیشامد سخت بود.
- گشاده رو و متبسم بود، نه ترش رو و دیرجوش.
- استوار اندیش بود و خطر پذیر.
- سستی به خود راه نمی داد و اگر در کاری به توان بیش تر نیاز داشت، خداوند مددش می رساند. [از خداوند برای اجرای آن مدد می جست.]
- یقین را پنهان می کرد و از شکها و شبههها دوری می جست.

- چراغ‌های هدایت در دل داشت.
- دور را [به مدد عزم استوار] نزدیک می‌کرد.
- کارهای دشوار را سهل می‌گرداند.
- نگاهش، نگاه بصیرت بود.
- اگر برای فهم امری عزم می‌کرد، آن‌سان به ژرفای آن می‌رسید که گویی از چشمه گوارای بینش سیراب شده و راه وصول برایش بس آسان شده است.
- از چشمه زلال علم الهی نوشید و راه آسان هدایت را پویید.
- تاریکستانی نبود که به مدد بصیرت او نورانی نشود و ابهامی نبود که به سرپنجه فهم تیزبین، به ژرفای آن پی نبرد.
- علقه‌های دنیا دوستی را از دل برکنند و فروع را در پرتو اصول می‌دید.
- سرزمینی که آن وجود گرامی را دربرگرفته بود، به نورش جلوه‌گر بود و به قضای او دل سپرده بود.
- چراغی درخشنده و زداینده گمراهی‌ها بود و خلق را از بیابان‌های تحیر راهنمای نجات بود.
- هر راهی که در خیر یافت به سویش شتافت و در آن تاخت.
- دانش میوه دل او بود.
- زمینی که او بر آن گام می‌نهاد، او را کوچک می‌نمود، و [بیش‌تر] مردمانی که در آن زمین در حوزه هدایت او بودند، از حق روگردان و در حیرت خود سرگردان بودند.
- آری به خداوند سوگند که این اخلاق امیر مؤمنان بود.

کتابنامه

- ابوبکر عبدالله بن محمد بن عبید (ابن ابی الدنيا). ۱۴۱۱ هـ. ق. مقتل الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب. تحقیق شیخ محمد باقر محمودی. تهران.
- امین، سید محسن. ۱۴۰۳ هـ. ق. أعيان الشيعة. بیروت: دارالتعارف.